



# تفکر سکولار تفکر این جهانی است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

گفتگو با دکتر محمد جواد لاریجانی

مصاحبه کننده: علی اکبر حاج مؤمنی

برای توسعه و برای مقابله با دین و برای رواج فرهنگ غرب و مقابله با ارزش‌های دینی و ... است. در این شرایط لازم است بدانیم که اندیشمندان و صاحب‌نظران ما در باب سکولاریسم چه می‌اندیشند، اما صفحات مجله محدود است و ما ناگزیر باید به انتخاب بپردازیم. این بار خدمت جناب دکتر محمد جواد لاریجانی رسیدیم و پرسش‌های خود را با ایشان در میان نهادیم و ایشان هم پاسخ‌هایی ممتع به پرسش‌های ما دادند. آنچه در زیر می‌خوانید

بحث سکولاریسم از جمله مباحثی است که در چند ده سال گذشته در میان صاحب‌نظران مطرح بوده و چندی است که در بحث‌های دانشجویی و در میان روشنفکران کشور ما نیز مطرح شده است. ما در جامعه خود با دو نوع نگرش در مورد تفکر سکولار مواجه هستیم. در نگرش نخست سکولاریسم مکتبی همانند دیگر مکاتب است که در غرب توأد یافته و مسیر خود را طی کرده است و همچنان طی می‌کند. در نگرش دوم سکولاریسم راهی

ماحصل این جلسه گفتگوست:

براساس نوع پاسخ به این سه سؤال است که عقلانیت‌های مختلف نمود پیدا می‌کنند. سؤال اول «تصویر انسان و جایگاه او در جهان هستی» است. عقلانیت لیبرال به انسان می‌گوید به دنبال ریشه وجودی نباش، یعنی این مسئله را که وجود تو و وجود سایر موجودات باید از یک وجود خالق و عالم و دانایی و با یک محاسبه خاصی پدید آمده باشد، رها کن و در توضیح و تبیین این مطلب به دو استدلال اشاره می‌کند. استدلال اول آنکه کاوش‌های هستی‌شناختی (Ontologic) در حکمت اولی به بن‌بست می‌رسد و انسان نمی‌تواند عمر خود و جامعه را براساسی استوار کند که انتهایش بن‌بست باشد.

استدلال دوم معتقدان به عقلانیت لیبرال این است که می‌گویند باید به جای پرداختن به ریشه وجودی انسان، نگاهی پدیدارشناسانه به انسان داشته باشیم. یعنی انسان به عنوان یک موجود، در مختصات زمانی و مکانی خاص، یک پدیده تلقی می‌شود. پس برای ابتداء اعمال و فعالیت‌های خود کافی است که انسان را به یک انسان پدیداری تنزل بدهیم و این برای عمل کفایت می‌کند. در واقع انسان موجودی است که اعمال مختلف از او سر می‌زند و از طریق این مجموعه اعمال است که پدیده انسان تعریف می‌شود. پس در مقابل سؤال اول که می‌پرسد «من کیستم؟ کجا هستم؟ ریشه وجودی من چه هست؟»، عقلانیت لیبرال می‌گوید تو یک پدیده‌ای هستی

○ سکولاریسم چیست و از چه زمانی پدید آمد؟  
□ مفهوم سکولار و نظام سکولاریسم شاید در حوزه‌های مختلف معنا داشته باشد. من بدون اینکه سعی کنم زمینه‌هایی را که این مفهوم در آن وارد شده است احصاء کنم، به سراغ موضوعی که بیش از همه مطرح می‌باشد می‌روم و آن تأسیس یک نظام مدنی براساس تفکر سکولار است.

از جمله ساختارهای یک نظام مدنی حکومت است و طبیعی است که حکومت سکولار مهمترین موضوع بحث در زمینه سکولاریسم محسوب می‌شود. به طور کلی فکر نظام مدنی سکولار محصول تفکری است که از رنسانس در غرب شروع شد و به تدریج رشد پیدا کرد. امروز این تفکر در پایان قرن بیستم اولاً در بخش مهمی از دنیا عمومیت پیدا کرده و مورد قبول واقع شده و از سویی توانسته است ساختارهای مدنی خود را شکل دهد و از همه مهمتر داعیه جهان‌گشایی دارد. به عبارت دیگر این تفکر پایه‌های تمدنی را پی‌ریخت که سیاستمدارانش معتقدند تمدنی جهانی است و تمام بشریت هم باید همین روش را در زندگی مدنی خود پیش گیرد. چنانچه دامنه بحث فعلی را به نظام مدنی مبتنی بر تفکر سکولار محدود سازیم، در آن صورت می‌توان گفت در حال حاضر یک سابقه مستمر چهارصدساله در مقابل ما وجود دارد. البته در تاریخ گذشته یونان هم رد پای تفکر سکولار را می‌توان یافت، ولی در اینجا ما قصد کاوش تاریخی نداریم.

○ سکولاریسم را چرا علمانیت ترجمه کرده‌اند؟ و اگر علمانیت را با علم و به قیاس با جسمانیت و روحانیت و رحمانیت و ... ساخته‌اند، میان علم و سکولاریسم چه مناسبتی هست؟

□ البته من دقیقاً نمی‌دانم ترجمه علمانیت از واژه علم گرفته شده و یا از عالم، اما از لحاظ ریشه و از لحاظ ساختاری علمانیت، هم با علم و هم با دنیای مادی و یا به اصطلاح این جهانی قرابت ذاتی دارد.

ریشه تفکر سکولار به نوعی از عقلانیت باز می‌گردد که می‌توان آن را مثلاً عقلانیت لیبرال یا عقلانیت ابزاری نامید و در واقع براساس این مفهوم از عقلانیت است که افعال فردی و جمعی شکل پیدا می‌کنند. به طور کلی عقلانیت ملاک و میزان عمل است، عقلانیت روشی است که فرد یا جمع اعمال خود را توجیه می‌کنند و براساس آن نفع و ضرر خود را می‌سنجند و سپس گام بعدی را برمی‌دارند. عقلانیت ابزاری یا لیبرال تصویری به انسان عامل می‌دهد که محصولش نظام مدنی سکولار است. برای آنکه این مفهوم به وضوح درک شود می‌توان به سه محور اساسی در عقلانیت لیبرال اشاره نمود.



در کنار سایر پدیده‌ها و رشته‌های هستی از مجموعه اعمالی که در شرایط مختلف از تو صادر می‌شوند. در واقع عقلانیت لیبرال توجه متافیزیکی هستی انسان را رد می‌کند و قائل به توجیه کیهان‌شناسی (Cosmology) هستی انسان است.

سؤال دوم این است که «توسعه یا پیشرفت انسان چیست؟» در اینجا بحث کمال انسان مطرح می‌شود. عقلانیت اسلامی می‌گوید ما از یک ریشه وجودی معینی

برای غرض خاصی پدید آمده‌ایم که همان وجود باری تعالی است و کمال خاصی داریم که همان حرکت به سوی آن غرض اصلی می‌باشد. اما عقلانیت لیبرال در پاسخ به این سؤال می‌گوید: توسعه انسانی یعنی آنکه ما بتوانیم هر چه بیشتر رشته‌های مختلف از اعمال را ارائه دهیم. به عبارتی اگر انسان را بسازد یک گنج نهفته در نظر بگیریم، در این گنج نهفته را باز کردن یعنی امکان دادن به انسان برای سرزدن اعمال مختلف انسانی و این همان معنای توسعه انسانی از نظر عقلانیت لیبرال است.

خداوند است، برای گروهی دیگر انجام کارهای شهبانی و برای عده‌ای هم به دنبال پول رفتن. تفکر سکولار می‌گوید ما به مردم نمی‌گوییم چگونه لذت خودشان را تعریف کنند بلکه به آنها امکان می‌دهیم تا لذایذ خود را دنبال کنند. در حکومت غیرسکولار مانند حکومت اسلامی، برای افعال بد و خوب یک چهارچوب وجود دارد. بنابراین در حکومت اسلامی دولت ضمن آنکه نگرهبان است، هدایت‌کننده هم می‌باشد و تفاوت عمده نظام سکولار با نظام غیرسکولار در همین مسئله است.

## انسان سکولار به علم به عنوان تنها ملجأ قابل اتکا نگاه می‌کند

در سؤال شما به ارتباط میان علم و سکولاریسم اشاره‌ای شده بود. در این خصوص باید بگویم کسی که به دنبال بیشترین نفع و کمترین ضرر است، همیشه باید از امکاناتش به بهترین نحو استفاده کند. یک چنین انسانی مدام در پی دانش است، چون دانش به چنین انسانی امکان استفاده از امکانات را به بهترین نحو می‌دهد و در ضمن موجب کمترین ضرر می‌شود. انسان سکولار به علم به عنوان تنها ملجأ قابل اتکا نگاه می‌کند، چون جای دیگری را برای اتکا ندارد. در واقع از نظر او، ارزیابی علمی از میزان نفع و ضرر بالاترین ارزیابی‌هاست و لذا می‌گویند عقلانیت لیبرال، عقلانیت ابزاری است. در عقلانیت لیبرال نگرانی برای هدف و اینکه کدام هدف باید انتخاب بشود، وجود ندارد. مهمترین دغدغه در عقلانیت لیبرال این است که با چه وسیله‌ای هدف را باید دنبال نمود و طبیعی است که نقش علم در اینجا بسیار اهمیت پیدا می‌کند، زیرا علم به ما کمک می‌کند از بهترین ابزار برای نیل به هدف استفاده کنیم.

از سویی تفکر سکولار، تفکر این‌جهانی است. همان گونه که قبلاً هم اشاره کردم اولین اصل عقلانیت لیبرال تنزل انسان از یک موجود متافیزیکی به یک موجود کاملاً پدیداری (Phenomenal) است. وقتی به جای متافیزیک، کیهان‌شناسی (Cosmology) بگذاریم، این‌جهانی می‌شویم. انسان این‌جهانی از ریشه وجودی سؤال نمی‌کند، بلکه پرسش از ریشه اصلی می‌کند و بنابراین طبیعی است که تفکر سکولار، تفکر این‌جهانی باشد. این تفکر برای هیچ موجودی قائل به ریشه‌ای فراتر از پدیده طبیعی آن نیست.

○ سکولاریسم در چه صورت‌هایی در کشورهای غربی

سؤال سوم این است که «ما با همدیگر چگونه باید زندگی کنیم؟» عقلانیت اسلامی می‌گوید زندگی جمعی باید همچون نردبانی برای به کمال رساندن انسان‌ها باشد. عقلانیت لیبرال می‌گوید انسان باید به گونه‌ای زندگی کند که هر چه بیشتر بتواند افعال متنوع را بروز دهد. یعنی نظر ایده‌آل در عقلانیت لیبرال این است که انسان هر کاری دلش می‌خواهد بکند، اما چون رسیدن به این سطح از آزادی امکان‌پذیر نیست، لذا باید حدودی را رسم کرد که افراد به همدیگر ضرر نرسانند، اما از این طریق بتوانند بیشترین آزادی را داشته باشند.

از سه پاسخ فوق نتیجه می‌گیریم که حکومت مسئول نیست که کسی را هدایت کند، بلکه مسئولیت ژاندارمی آزادی‌های فردی را به عهده دارد. یعنی حکومت مسئول این گونه امور می‌باشد که مثلاً من در امور شما دخالت نکنم، شما نیز در امور من دخالت نکنید. اینکه من در حوزه زندگی شخصی‌ام چگونه می‌خواهم عمل کنم؟ چه می‌خواهم بگویم؟ چه دینی را می‌خواهم دنبال کنم؟ چه طور لباس بپوشم؟ در خانه می‌خواهم چه کاری انجام دهم؟ با همسر و فرزندانم می‌خواهم چگونه رفتار کنم؟ تا آن حدی که آزادی همسر و فرزندانم سلب نشود مختار هستم. در این امر دولت نباید هیچ نظام اخلاقی را به عنوان یک نظام اخلاقی عمومی اعلام کند. مسئله اخلاق و رفتار به دولت ربطی ندارد، تنها چیزی که به دولت ربط دارد این است که فرد به حقوق دیگری تجاوز نکند.

مبتنی بر این تفکر، انسان لیبرال انسان سکولار می‌شود و فرمول عملی انسان لیبرال مبتنی بر کسب بیشترین لذت و کمترین دردسر خواهد بود. البته لازم به ذکر است که برای گروهی کسب لذت از طریق عبادت

ظاهر شده است؟

□ تفکر سکولار توسط روشنفکران، فلاسفه و اندیشمندان کشورهای غربی در طول چهار قرن به تدریج رشد پیدا کرد. در این مدت مردم به تدریج صورت‌های عمومی و ساده سکولاریسم را قبول کردند و زندگی مدنی خود را بر اساس همین صورت‌ها استوار نمودند. به عبارتی قدم اول در تمدن‌سازی این گونه است که یک عقلانیت توسط پیشقراولان آن عقلانیت طراحی می‌شود، که پیشقراولان سکولاریسم متفکران و فلاسفه‌ای هستند که در دوره روشنگری (Enlightenment) و رنسانس ظاهر شده‌اند. این متفکران ریشه‌های اصلی تفکر سکولار را به تدریج رشد دادند، هر چند که خودشان هم نمی‌دانستند این موجودی را که طراحی کرده‌اند به کجا خواهد رسید. این فکر همین‌طور که به تدریج در ذهن متفکران از ساختار نظری دقیقتر و پیچیده‌تری برخوردار می‌شود، از لحاظ عمومی هم هرچه بیشتر مورد قبول واقع گردید؛ تا اینکه توانست در کشورهایی مانند انگلیس، فرانسه و آمریکا به عنوان فکر مورد قبول مردم، پایه حکومت و زندگی مدنی قرار گیرد و به تدریج در سایر کشورهای اروپایی نیز مردم این فکر را بپذیرفتند و حکومت‌های سکولار یکی پس از دیگری در اروپای غربی و آمریکا ظاهر شدند. بدین ترتیب تمدنی بر اساس فکر لیبرال به وجود آمد که به آن تمدن غربی - مسیحی می‌گفتند، اما در واقع با مسیحیت رابطه‌ای نداشت و کاملاً ضد آن بود. و تنها به دلیل ریشه تاریخی آن است که به عنوان تمدن غربی - مسیحی خوانده می‌شود. تمدن غربی - مسیحی امروز، کشورهای مختلف غربی را تحت پوشش خود قرار داده و سیاستمداران غربی تلاش می‌کنند این تمدن را به عنوان بزرگترین دستاورد زندگی مدنی انسان به سایر کشورها هم صادر کنند.

○ چه راهی برای خروج از سکولاریسم وجود دارد؟

□ در واقع این سؤال در بطن خود دو سؤال را جای داده: یکی اینکه آیا تمدن بر اساس تفکر سکولار می‌تواند پایدار باشد و یا اینکه محتوم به شکست است؟ و یا به عبارتی در آینده تفکر سکولار به کجا ختم می‌شود؟ سؤال دوم این است که تفکر سکولار، حتی اگر پیشرفت هم پیدا بکند و دوام هم داشته باشد، آیا فکر درستی است یا فکری غلط؟

به نظر من تفکر سکولار را می‌توان هم از لحاظ نظری و هم از لحاظ عملی تجزیه و تحلیل نمود. از لحاظ نظری بزرگترین اشکال تفکر سکولار مربوط به ماهیت انسان است. انسان تنزل یافته به پدیده طبیعی انسان حقیقی نیست. انسان، به مراتب، موجودی بالاتر از یک پدیده زمانی - مکانی است و این اشکال قوی‌ترین و عمیق‌ترین اشکالی است که در تفکر سکولار وجود دارد.

انسان حقیقی دارای کمال و سعادت حقیقی است اما در تفکر سکولار از این موضوع غافل شده‌اند. در جامعه مدنی مبتنی بر تفکر سکولار به جای آنکه نردبان اعضایش به سوی تکامل باشد، گاه به سوی حرکت کرده که انسان را از مسیر کمال دور ساخته است. انسان سکولار ممکن است از مدرن‌ترین امکانات تکنولوژیک استفاده کند اما به سمت کمال حرکت نمی‌کند، یعنی با این ابزار کارهایی را انجام نمی‌دهد که او را به سوی کمال سوق دهد بلکه برعکس در جهتی راه می‌نماید که به سقوط می‌انجامد. بنده در کتاب نقد دینداری و مدرنیسم و همچنین در کتاب حکومت به اشکالات نظری تفکر سکولار یا عقلانیت لیبرال اشاره کرده‌ام.

حال باید دید دنیای سکولار از لحاظ عملی تا چه حد پایدار است؟ بدون شک جوامعی که مبتنی بر تفکر سکولار هستند به بیماری‌های بسیار خطرناکی دچار شده‌اند و انسان‌هایی که در این جوامع متولد شده و رشد پیدا کرده‌اند، انسان‌هایی هستند که به ایده‌آل‌های لیبرالیسم هم قائل نیستند. با وجود آنکه بشر در جوامع سکولار مجهز به امکانات الکترونیکی، مخابراتی و اطلاع‌رسانی می‌باشد و برقراری ارتباط در سریع‌ترین شکلش صورت می‌پذیرد، ولی با وجود این انسان‌ها فرسنگ‌ها از همدیگر دور هستند. در این گونه جوامع انسان‌ها شبیه به شن‌های کنار دریا شده‌اند و از هم جدا هستند، انسان‌ها هر کدام جزیره‌ای شده‌اند که فرسنگ‌ها از همدیگر فاصله دارند. مجموعه این مسائل متفکران غربی را به این نتیجه رسانده که دوران مدرنیته به سر آمده است. دوران مدرنیته یعنی دورانی که در این کشورها عقلانیت لیبرال حاکم بوده است و جوامع بشری در حال

## نظام مدنی سکولار

### محصول تفکری است که

### از رنسانس در غرب شروع شد

### و به تدریج رشد پیدا کرد

حاضر باید به سمت یک دوران فرامدرن حرکت کنند. طرح ایده دوران فرامدرنیسم ناشی از نقد عملی دستاوردهای زندگی مدرن است.

به نظر من آثار سقوط تمدن لیبرال مبتنی بر تفکر سکولار اظهر من الشمس است و تا از هم‌پاشیدگی تمدن غربی فاصله‌ای بیش نیست. من نگران عواقب این از هم‌پاشیدگی هستم. ما هنوز شاهد امواج ناشی از سقوط تمدن سوسیالیستی در سرتاسر صحنه سیاسی دنیا هستیم. امواج سقوط تمدن غربی به مراتب قویتر از امواج

سقوط امپراطوری شوروی خواهد بود.

امروز پیش‌بینی سقوط امپراطوری غربی یا تفکر و تمدن غربی پیش‌بینی خیلی عجیبی نیست، هر چند مورخین و فلاسفه بیش از نیم قرن پیش هم این موضوع را پیش‌بینی کرده بودند. مسئله مهم این است که همیشه پیشرفت‌های علمی و صنعتی مساوی با رشد تمدن نیست. علامت رشد تمدن پیشرفت مادی نیست، اتفاقاً گاهی پیشرفت‌های مادی علامت افول آن تمدن است. در اینجا می‌توان به دو نمونه اشاره کرد: تمدن غربی - مسیحی به تمدن یونانی - رومی می‌رسد. تمدن یونانی - رومی در آستانه سقوط [که جای خود را به تمدن مسیحی داد] همزمان به دستاوردهای علمی و صنعتی بسیاری نائل گشت. نمونه دیگر امپراطوری شوروی است. این امپراطوری با وجود آنکه در علم و صنعت پیشرفت بسیار داشت، اما از لحاظ اجتماعی در آستانه از هم‌پاشیدگی

خود را مصروف اسلام‌زدایی کردند. پس سیاستمداران غربی در ابتدا نظام‌های اجتماعی مبتنی بر اسلام را از حاکمیت انداختند و سپس تلاش کردند اسلام را از ذهن مردم نیز دور کنند. چنین تلاشی در کشورهایی چون ترکیه، مراکش، الجزایر، ایران و سایر کشورهای اسلامی نیز انجام گرفت.

طریق دوم ورود سکولاریسم به کشورهای اسلامی برخورد روشنفکران و متفکران جهان اسلام با غرب بود. وقتی روشنفکران ما در طول دو دهه سال گذشته با غرب روبرو شدند، عمدتاً دو نوع عکس‌العمل از خود نشان دادند. عکس‌العمل اول این بود که برای آنکه ما از وضع فعلی خارج شویم باید سر تا پا غربی بشویم، یعنی همان نظام سکولار را به داخل کشور خود بیاوریم و این همان کاری است که ترکیه انجام داد، منتهی به شکلی کاملاً خشونت‌آمیز؛ حتی آنها بر خلاف اصول لیبرالیسم عمل



## ولایت بهترین دلیل برای نشان دادن این است که حکومت دینی حکومت سکولار نیست

کردند و هدفشان هم از این کار ساقط کردن اسلام از حاکمیت و ایجاد نظام سکولار بود.

نسخه دومی که نوشته شد این بود که ما به جای سکولاریسم غربی، نظام‌های سوسیالیستی را انتخاب کنیم. اصولاً نظام سوسیالیستی نظامی مادی محسوب می‌شود ولی سکولار نیست، که هر دو این تجربه‌های یادشده در جهان اسلام با شکست روبرو شد. لذا راه سوم که راه حضرت امام بود، نضج یافت. راه سوم این است که زندگی مدنی را بر اساس اسلامی که کاملاً غیرسکولار است بنا کنیم. البته بین دو تا فکر بسیار افراطی [یکی سر تا پا غربی شدن و دیگری سوسیالیست شدن] فکر سومی هم هست که افرادی مانند شیخ محمد عبده و مرحوم مهندس بازرگان به آن معتقد بودند. آنها بر این باور بودند که راه انبیا راهی است که توسط علم و تکنولوژی قابل پیمودن است و لذا غربی‌ها توانسته‌اند جوهر تعالیم انبیا را از مسیر علم به دست بیاورند. لذا از این دیدگاه اگر مردم سوئیس شراب نخورند و برخی مظاهر را حفظ کنند، حکومت این کشور همان حکومت اسلامی است. به نظر من این نسخه نه اسلامی و نه سکولار است و از لحاظ نظری هیچ یک از بخش‌های آن با هم سنجیت ندارند. لذا کسانی که در ابتدا با این گرایش فکری قدم برداشتند، در پایان یا کاملاً غربی و یا اینکه کاملاً سوسیالیست شدند. در

بود. نتیجه اینکه رشد تمدن‌ها در این است که مردم در آن تمدن نقش خلاق داشته و نیز از رشد معنوی هم برخوردار باشند. حال چنانچه به هر شکلی رشد معنوی متوقف شود، حتی اگر پیشرفت‌های علمی و صنعتی به طور مداوم در جریان باشد مسلماً بدانید که آن تمدن افول پیدا می‌کند و ممکن است کاملاً مضمحل هم بشود.

بنابراین خروج از تفکر سکولار به دو طریق خواهد بود: یکی خروج قهری است، یعنی تمدن سکولار به دلیل مشکلات مختلف از هم می‌پاشد و مردم از این تمدن خارج می‌شوند. خروج دوم ناشی از آگاهی و بیداری است، یعنی مردم، قبل از آنکه تمدن لیبرال یا سکولار از هم بپاشد، پی به باطل بودن آن می‌برند. پس به این دو طریق جوامع بشری شانس خروج از یک ساختار اجتماعی عظیمی را که سکولاریسم ایجاد کرده خواهند داشت.

○ پاسخ خوب شما موجب شد که پرسیم سکولاریسم با اسلام چه مناسبت دارد و چگونه به کشورهای اسلامی وارد شده است؟

□ سکولاریسم در کشورهای اسلامی به دو طریق وارد شد. طریق اول در اثر فشار و سلطه بود. تمدن غربی بعد از جنگ‌های جهانی اول و دوم بود که توانست بر جهان اسلام سیطره پیدا کند. لذا سیاستمداران غربی تمام همّت

این خصوص می‌توان به تجربه سازمان منافقین یا مجاهدین خلق در قبل از انقلاب اشاره نمود. این سازمان در واقع با تعالیم مرحوم بازرگان شروع به کار کرد و از آنجایی که نتوانستند تناقضات نظری را حل کنند، در نهایت به مارکسیست‌های کاملاً دو آتش تبدیل شدند. در حالی که تئوری امام کاملاً با این گروه تفاوت داشت. امام برای نجات جامعه بشری سکولاریسم را کاملاً نفی می‌کرد.

○ آیا می‌توان سکولاریسم را با هیچ صورتی از دینداری جمع کرد؟

□ به نظر من سکولاریسم با دینداری به هیچ عنوان قابل جمع نیست. برخی تصور می‌کنند سکولاریسم با دین قابل جمع است و برای آنکه این قضیه را درست کنند مجبور شده‌اند دین را کاملاً محدود به زندگی شخصی کنند. چنانچه دین کاملاً محدود به زندگی شخصی شود، در آن صورت یک انسان متدینی که در یک جامعه سکولار زندگی می‌کند، مشکلی نخواهد داشت. اگر شما می‌بینید کسانی هستند که معتقدند اسلام حکومت ندارد، آنها به‌طور طبیعی خواهان نظام سکولار هستند چون در نظام سکولار هر کسی به دین خودش است. در مجموع حیات دین دارای مظاهر سه گانه است. حیات اول دین در زندگی فردی انسان است. انسانی که شعله ایمان در دلش روشن شده، اعمال خودش را از لحاظ فردی مبتنی بر دستورات اسلام انجام می‌دهد.

دومین دایره حیات دین، در رفتار انسان با سایرین است. در زندگی جمعی، افعال افراد بر یکدیگر تأثیر و تأثر متقابل دارد و دین در این قسمت هم دخالت وثیق دارد. در اینجا یک میزانیه وجود دارد و آن امر به معروف و نهی از منکر است. از طریق امر به معروف و نهی از منکر میزان حساسیت ما بر یکدیگر مشخص می‌شود. امر به معروف و نهی از منکر همان قدر که برای دیگران مهم است برای عامل آن هم مهم است. پس جامعه‌ای که در آن امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد، نمی‌تواند جامعه‌ای سکولار باشد. من نمی‌دانم متفکرانی که معتقدند اسلام دینی فردی است، مسئله امر به معروف و نهی از منکر را چگونه توجیه می‌کنند؟ در جامعه سکولار ما حق نداریم به همسایه شرابخوارمان بگوییم شراب نخور و در چنین جامعه‌ای دلیلی وجود ندارد که امر به معروف و نهی از منکر انجام شود. پس امر به معروف و نهی از منکر شاخصه حیات دین در روابط اجتماعی افراد با یکدیگر است.

سومین دایره حیات دین حکومت است، که در آنجا هم مسئله ولایت مطرح می‌شود. ولایت بهترین دلیل برای نشان دادن این است که حکومت دینی حکومت سکولار نیست. ولایت میزانی است که به ما نشان

می‌دهد حکومتمان چقدر دینی است. اینکه چه کسی ولی است و اینکه مردم چگونه نسبت به حکومت حق دینی تولی و تبری دارند، همگی نشان از مرتبه دین در سطح حکومت است.

بنابراین در اینجا من ضمن اینکه توضیح دادم چگونه باید ادعای همخوانی دینداری با سکولاریسم را رد کرد، از سویی متذکر شدم که حیات دین به چه مسائلی بستگی دارد. نتیجه آنکه حکومت و روابط اجتماعی هیچ کدام با تفکر سکولار همخوانی ندارد.

○ بفرمایید که پیروی از قول کسانی که می‌خواهند اسلام را با سکولاریسم جمع کنند به کجا می‌انجامد؟

□ این آقایان برای آنکه اسلام را با سکولاریسم جمع کنند مجبور هستند دین را به دایره عقاید و رفتار شخصی محدود کنند و لذا معتقدند که در جوامع بشری باید آزادی باشد تا هر کس هر فکری را که دارد تبلیغ کند و به هر نحوی که می‌خواهد زندگی کند و این در صورتی است که به زندگی دیگران صدمه وارد نسازد. چنین افرادی برای آنکه حرف خود را به کرسی بنشانند ناچارند حکومت اسلامی را نفی کنند و لذا عجیب نیست که شما ببینید مخالفان حکومت اسلامی اگر مدعی تدین هستند مجبور شده‌اند که دین را به زندگی خصوصی محدود کنند. در حالی که انقلاب اسلامی مهمترین پیامش برای مسلمانان و برای جهان احیای اسلام بوده است و احیای اسلام یعنی اسلام در زندگی فردی، در روابط اجتماعی و در حکومت پایه عمل باشد و احیای اسلام در حکومت از سایر موارد مؤثرتر و مهمتر است. پس صرف اینکه حکومت، اسلامی بشود کافی نیست بلکه باید دین در زندگی فردی و روابط اجتماعی هم حیات و نشاط خود را داشته باشد.



گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
سال چهارم علوم انسانی